

منطق تعریف در بوته نقد و داوری

موسی ملایری*

چکیده

این مقاله به مبحث تعریف در نظام منطق سنتی می‌پردازد و تلاش می‌کند با بیان انتقادهای وارد بر این نظام و طبقه‌بندی و تحلیل آنها نقاط ضعف و ناکارآمدی مبحث تعریف را نشان دهد و بر آن است که بخش تعریف در منطق سنتی فی الجمله مبحثی بی‌ثمر است که نه به کار تحصیل تعاریف جدید می‌آید و نه می‌تواند تعاریف دانشمندان را در علوم مختلف در خود جای داده و تحلیل و بررسی کند. پس از نقد این نظام تلاش کرده‌ایم شیوه‌ای جایگزین معرفی کنیم که در آن مجموعاً پنج نوع تعریف مطرح می‌شود. سپس سعی شده است وجوه رجحان و کارایی نظام جدید مورد بررسی قرارگیرد.

واژگان کلیدی: منطق تعریف، تعریف اسمی، تعریف لفظی، تعریف مفهومی، تعریف عینی، تعریف صناعی، تعریف تعلیمی، تعریف القائی.

مقدمه

در تاریخ منطق قدیم این نکته از مشهورات است که ابن سینا با تدوین کتاب *اشارات و تنبیهات* جایگاه

*. استادیار گروه فلسفه اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز؛ malayeri50@yahoo.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱۱/۷؛ تاریخ تایید: ۱۳۸۸/۱۲/۲۶]

منطق تعریف را ارتقاء بخشید. او مباحث تعریف را که در فصول مختلف منطق و عمدتاً در باب برهان و جدل پراکنده بودند، جمع‌آوری و در نهج اول و دوم منطق اشارات تنظیم کرد. این اقدام که سرآغاز تدوین منطق دویخی است، گامی مهم در تبویب و حتی تدوین منطق بوده است. اگر منطق، طرق پیشگیری از خطا و روش‌های اندیشه و کشف مجهول از معلومات را می‌آموزد و اگر بخش عظیمی از مجهولات ما مجهولات تصویری هستند، پس منطق تعریف به عنوان ابزار اندیشه‌ورزی در باب تصورات یک رکن از دو رکن منطق محسوب می‌شود.

با این حال در خصوص ارزش و کارآمدی منطق تعریف پرسش‌هایی قابل طرح است. اولین پرسش این است که قواعد منطق تعریف تا چه حد توانسته‌اند اندیشمندان را در حوزه مجهولات تصویری یاری کنند و منطق‌آموز با فراگیری این قواعد و کسب مهارت در آنها تا چه حد می‌تواند از آنها بهره‌برد و به تحصیل تعاریف و کشف تصورات مجهول در علوم مختلف دست یابد. پرسش دیگر این است که این بخش از منطق تا چه حد - مانند هر علم دیگری - در اثر جرح و تعدیل و نقد و بررسی راه کمال و روزآمد شدن را پیموده است. در این مقاله سعی می‌کنیم در مورد این پرسش‌ها سخن بگوییم برای آنکه خواننده با بصیرت بیشتری به مباحث آینده بپردازد، ابتدا تعاریف رایج در منطق سنتی را به اختصار معرفی می‌کنیم، آنگاه به نقد و بررسی آنها می‌پردازیم.

در منطق سنتی جمعا به نه قسم تعریف پرداخته‌اند که عبارت‌اند از: تعریف لفظی، تعریف اسمی، حد تام، حد ناقص، رسم تام، رسم ناقص، تعریف به مثال، تعریف به شبیه و تعریف به مقابل. پنج قسم اخیر را در مقابل تعاریف حدی، تعریف رسمی می‌گویند. و سه قسم آخر را نیز از اقسام رسم ناقص به حساب می‌آورند. اکنون معرفی مختصر هر یک.

تعریف لفظی مفید معنای لفظ است و وقتی ارائه می‌شود که پرسش از معنا و مدلول یک لفظ مطرح شود. در برخی منابع این نوع تعریف را «تعریف به اسم» یا «تعریف شرح الاسمی» هم نامیده‌اند (سبزواری، ۱۳۶۹، ص ۴۲). چنین نامگذاری‌ای گاه سبب خلط میان تعریف لفظی و تعریف اسمی شده است.

تعریف اسمی تعریفی است که به بیان چیستی یک ماهیت می‌پردازد، پیش از آنکه وجود آن ماهیت برای تعریف کننده محرز باشد. البته تعریف اسمی از حیث محتوا و صورت همانند تعاریف حدی و رسمی است و تنها معیار تمایز آن همان است که هنوز وجود مصداق عینی برای معرف محرز نیست.

اقسام باقی‌مانده یعنی انواع حد و رسم همه تعاریفی هستند که در مقابل تعریف اسمی، به امور عینی تعلق می‌گیرند نه به صرف مفهوم و به بیان دقیق‌تر به مفهوم تعلق می‌گیرند از آن حیث که عنوان یک شیء خارجی است.

حد تام: تعریفی است مشتمل بر جنس قریب و فصل قریب معرف که برترین نوع تعریف است. حد ناقص تعریفی است مشتمل بر جنس بعید و فصل قریب یا تنها فصل قریب معرف. رسم تام تعریفی است مشتمل بر جنس قریب و عرض خاص. اما رسم ناقص عنوانی است جامع برای چهار قسم تعریف به ترتیب زیر:

۱ - تعریف به جنس بعید و خاصه یا فقط تعریف به خاصه. (معمولاً در کتاب‌ها از باب تسمیه جزء به

اسم کل این قسم را رسم ناقص گفته‌اند).

- ۲- تعریف به مثال، در مقام تعلیم ممکن است مفاهیم به کمک یکی از مصادیق واضح آنها تعریف شوند. مثلاً در پاسخ به اینکه فاعل بالعنايه چیست، گفته می‌شود نفس انسان. یا در پاسخ به اینکه فعل چیست، گفته می‌شود «ضَرَبَ». این نوع تعریف را تعریف به مثال گویند.
- ۳- تعریف به شبیه، در مواردی مخصوصاً در مقام تعلیم، شیء به اشباه و نظایر آن تعریف می‌شود. مثلاً می‌توان علم یا وجود را به کمک نور یا تجلی را به کمک ظهور اشیاء درآینه تعریف کرد.
- ۴- تعریف به مقابل، همانند تعریف فقر به کمک غنا یا تعریف روشنایی به کمک تاریکی. مقصود از مقابل در این نوع تعریف همه انواع تقابل است و با توجه به همین نکته است که قاعده‌ای منطقی می‌گوید: «تعرف الاشیاء باغیارها بل باضدادها» (رک: قطب رازی، بی تا، صص ۸۳-۸۹؛ جرجانی، ۱۴۱۹، صص ۷۸-۸۱).

در مورد حد ناقص و رسم ناقص این مسئله مطرح بوده است که آیا در این دو قسم می‌توان شیء را به مفرد یعنی فقط به فصل قریب (در حد ناقص) یا فقط به عرض خاص (در رسم ناقص) تعریف کرد یا خیر. برخی مانند علامه حلی تعریف به مفرد را مطلقاً جایز نمی‌دانند و معتقدند که هر تعریف حداقل باید مشتمل بر دو جزء باشد (حلی، ۱۴۱۷، ص ۲۳۹). برخی دیگر تعریف به مفرد را - در صورت وجود قرائتی غیرلفظی که به منزله جنس تعریف قرار گیرند - جایز شمرده‌اند (قطب رازی، بی تا، ص ۸۴).

در تقسیم دیگری تعریف را به حقیقی و غیرحقیقی تقسیم کرده‌اند. تعریف غیرحقیقی معادل با تعریف لفظی است و تعریف حقیقی مشتمل بر تعریف اسمی، حدی و رسمی است (آملی، ۱۳۷۴، ص ۲۰). و آخرین نکته ما در این بخش آن است که در نهایت، تعاریف حقیقی در منطق سنتی منحصر به چهار قسم هستند. بیان این مطلب چنین است که اولاً، تعاریف لفظی تعاریفی منطقی محسوب نمی‌شوند، چرا که طریقه تحصیل آنها نه تفکر و تأمل منطقی بلکه آگاهی از وضع زبانی است. ثانیاً، تعاریف اسمی - چنانکه قبلاً اشاره شد - با تعاریف غیراسمی تفاوت اعتباری دارند؛ لذا از نظر محتوا یا حد هستند یا رسم. بنابراین، تعاریف منطقی منحصر به چهار قسم است: حد تام، حد ناقص، رسم تام و رسم ناقص. آنچه به نحو اختصار بیان کردیم حاصل مباحث انواع تعریف در منطق سنتی بود و از این پس به بررسی و نقد آنها می‌پردازیم.

نقدهای وارد بر منطق تعریف

۱- تعاریف حدی و رسمی غیر قابل اعتمادند.

نقدها به نظام منطق تعریف - در میان اندیشمندان مسلمان - دست کم از ابن سینا شروع شده است. از گفته‌های او در کتاب/الحدود دو انتقاد استنباط می‌شود. اول اینکه «تعریف چه به حد و چه به رسم برای انسان، سخت دشوار است» (ابن سینا، ۱۳۶۶، ص ۱۷). این نقد را نباید انتقادی جدی قلمداد کرد. آری، اکتشاف علمی در همه جا دشوار است و شاید در این باب دشوارتر باشد. اما نقد مهم‌تر او آنجاست

که می‌گوید تمیز گذاشتن میان اوصاف ذاتی و عرضی اشیاء در غایت صعوبت است و هرگز نمی‌توانیم مطمئن شویم که به ذاتیات شیء دست یافته‌ایم (همان، صص ۱۸-۱۹). او این مشکل را نه تنها در باب حدود بلکه در باب رسوم نیز مطرح می‌کند. مفهوم کلام ابن سینا در این بخش آن است که ما در باب صحت و بی‌عیبی تعاریف، چه تعاریف حدی و چه رسمی، هرگز نمی‌توانیم به قطع و یقین دست یابیم و هیچ تعریفی پس از آن که با صعوبت فراوان به دست آمد، اطمینان‌بخش نیست.

۲- دستیابی به تعاریف حدی محال است.

پس از ابن سینا شیخ شهاب الدین سهروردی در حکمت الاشراف پا را از ابن سینا فراتر گذاشت. او تنها به نقل دشواری و صعوبت اکتساب حدود اکتفا نکرد بلکه اساساً برآن شد که «دستیابی به تعاریف حدی - چنانکه مشائیان به آن ملتزم بودند - برای انسان محال است ... در بهترین وضعیت، ما تنها می‌توانیم به عوارضی از شیء دست پیدا کنیم که مجموعه آنها با معرف برابر باشند» (سهروردی، ۱۳۷۲، ص ۲۱). پیشنهاد سهروردی در این فقره تمسک به تعاریف رسمی است و در همین راستا شهرزوری، شارح حکمت الاشراف به نقل از منطق مطارحات - که هنوز به چاپ نرسیده است - از قول سهروردی نقل می‌کند که «اشکال و ایرادی که ذکر شد، مربوط به تعاریف حدی است که مبین ماهیت شیء است. اما این اشکال به تعریف اسمی که به تحلیل مفهوم شیء می‌پردازد، وارد نبوده و سودمندی این تعاریف (تعاریف اسمی) کم‌تر از تعاریف حدی نیست» (شهرزوری، ۱۳۷۲، ص ۶۰).

۳- مفاهیم محتاج به تعریف نیستند.

فخر رازی، حکیم، متکلم و منطق‌دان معاصر سهروردی شاید تحت تاثیر ایراد اساسی سهروردی به تعریف حدی، به نظریه بداهت تصورات قائل شد. او نیز تا بدینجا که نمی‌توان با تعریف، حد هیچ ماهیتی را کشف کرد با سهروردی همداستان است، اما کلید حل مشکل را در این می‌بیند که گفته شود «ما اساساً تصویری نظری و محتاج به تعریف نداریم» (فخر رازی، ۱۹۸۵، ص ۶). لذا از نظر او ارزش تعریف بیش‌تر از ارزش اسم نیست و تعاریف چیزی بیش‌تر از تفصیل محتوای یک اسم نیستند: «انا لا نعنی بالتعریف الا تفصیل مادل الاسم علیه اجمالاً» (فخر رازی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۶).

۴- ارزش تعاریف از ارزش تسمیه بیش‌تر نیست.

یکی دیگر از مهم‌ترین ناقدان منطق ارسطویی این تیمیه است. کتاب الرد علی المنطقیین او که در دو جلد - حدود ۵۰۰ صفحه - تدوین شده است، شاید جامع‌ترین اثر انتقادی به منطق ارسطویی است که تمام ابواب و فصول آن را دربرمی‌گیرد. ماحصل نقد او در باب تعاریف آن است که تعاریف در بهترین حالت تنها تعاریفی رسمی خواهند بود که صرفاً مفید تمایز یک شیء از اشیاء دیگر است و دستیابی به تعریف حدی یعنی تعریفی که مبین ماهیت و حقیقت شیء باشد، محال است (ابن تیمیه، ۱۹۹۳، صص ۴۲-۵۸). او در همین راستا از قول شیوخ متکلمان نقل می‌کند که در علم کلام متقدمان، اساساً

مقصود از تعریف چیزی بیش از بیان تمایز نبوده است. متکلمان حد را به عنوان کلامی که مبین ماهیت شیء باشد، به کار نمی‌برده‌اند. بنابراین، از نظر آنها فقط یک نوع تعریف داریم و آن هم فقط مفید تمایز است (همان، ص ۴۳)؛ و در جای دیگر طریقه آنها را صواب می‌شمارد (ص ۴۹). این تیمیه نیز همانند فخر رازی به این نتیجه می‌رسد که ارزش تعاریف بیش‌تر از ارزش اسماء نیست. «دلالة الحد كدلالة الاسم و هذا هو قول اهل الصواب الذين يقولون الحد تفصيل ما دل عليه الاسم بالاجمال» (ص ۵۸).

مقصود از برابری ارزش تعریف و اسم آن است که همانطور که اسم مبین ماهیت مسمی نیست، تعریف نیز چنین است. در عین حال هر اسم به طبقه‌ای از اشیا اشاره می‌کند و آنها را از طبقات دیگر متمایز می‌کند. تعریف نیز همین خصوصیت را دارد با این تفاوت که اسم اجمالاً بر مدلول دلالت می‌کند، اما تعریف مفصلاً مدلول را نشان می‌دهد. پس رابطه معرف و معرف چیزی بیش‌تر از رابطه اسم و مسمی نیست. طبق این دیدگاه - که با دیدگاه برخی از فیلسوفان همانند لاک، میل، وایتهد و راسل در باب تعریف قابل مقایسه است - اساساً متعلق تعریف اسم است و نه ماهیت شیء.

۵- حصر تعریف در اقسام چهارگانه حد و رسم باطل است.

مشهور است که تعریف بر چهار قسم است. چرا که تعریف یا مفید ماهیت شیء است یا تنها مفید تمایز شیء از اشیا دیگر است. تعریفی که به ماهیت تعلق دارد یا مبین تمام ماهیت است که حد تام خواهد بود یا مشتمل بر جزء خاص ماهیت است که حد ناقص خواهد بود. اما تعریفی که صرفاً مفید تمایز است یا مشتمل بر عرض خاص است یا مشتمل بر عرض خاص و جنس بعید است. قسم اول، رسم ناقص و قسم دوم، رسم تام است. نظر عمده و غالب در آثار منطقی آن است که این تقسیم عقلاً حاصر است (قطب رازی، بی تا، ص ۸۵).

شاید اصرار بر حاصر بودن این تقسیم یکی از موانع ذهنی برای تحول و تکامل مبحث تعریف بوده است. مدافعان با تکلفات عدیده تلاش کرده‌اند که همه اقسام تعاریف را به چهار قسم مذکور بازگردانند و این تحویل‌گرایی سبب گردیده است که خصوصیات سایر تعاریف مورد توجه قرار نگیرد و تنها به وجوهی از آنها تکیه شود که می‌تواند آنها را در عداد اقسام چهارگانه درآورد. از جمله تعاریفی که قراردادن آنها در اقسام چهارگانه مذکور مورد شبهه بوده است، می‌توان به تعریف به مثال، تعریف به علل خارجی مثل علت فاعلی و علت غایی، تعریف به امور مقابل و تعریف به شبیه را نام برد. معمولاً منطقیان تلاش کرده‌اند این‌گونه تعاریف را به نوعی در اقسام چهارگانه داخل کنند. ما گفت‌وگوها پیرامون هر یک از این اقسام را مختصراً گزارش می‌کنیم.

الف - تعریف به مثال: فخر رازی در الملخص ضمن بررسی برخی از نقدهای مربوط به تعریف، به این نکته نیز اشاره می‌کند که در حصر تقسیم مذکور و اشمالش بر تعریف به مثال اشکالی مطرح است: «لایقال التقسیم غیرمنحصر، لانّ التعریف بالمثال خارج عنه» (فخر رازی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۲). این اشکال شاید نخستین بار در آثار فخر رازی و پس از او در آثار دیگران آمده است. مبنای اشکال آن

است که مثال یک مفهوم - که در این جا مقصود یکی از مصادیق آن است - نه جزء مقوم و ذاتی آن مفهوم است و نه عرضی آن، پس چنین تعریفی نه تعریف حدی است و نه تعریف رسمی. شاید در پاسخ این نقد گفته شود که چنین نقدی تخصصاً از بحث خارج است چرا که چنین تعریفی اساساً تعریف منطقی نیست تا اینکه در مورد دخولش در اقسام چهارگانه یا خروجش از آنها سخن بگوییم. اما باید بدانیم که علی‌رغم اینکه اشکال مورد بحث در بسیاری از منابع منطقی نقل شده، هیچکس چنین پاسخی را مطرح نکرده است. مطرح نبودن چنین پاسخی مبین آن است که منطقیان این تعریف را جزء تعاریف منطقی می‌دانسته‌اند. اساساً یکی از مبانی منطق تعریف این بوده است که هرگونه تعبیری که به نوعی مبین ماهیت یک شیء یا مفید تمایز آن از اشیاء دیگر باشد، اولاً تعریف محسوب می‌گردد و ثانیاً تعریفی منطقی خواهد بود و منطقی باید جایگاه آن و احکامش را بیان کند. در غیر این صورت باید علمی دیگر تدوین می‌شد و سایر طرق اکتساب تصورات در آن مورد بررسی قرار می‌گرفت، در حالی که چنین دانشی وجود ندارد و منطقیان معتقدند که طرق اکتساب مجهولات منحصر در منطق است، چنان‌که قطب رازی می‌گوید: «ان المنطق جمیع طرق الاکتساب» (قطب رازی، بی تا، ص ۸۵). این مبنا نه تنها در خصوص این موضوع، بلکه در پاسخگویی به سایر اشکالاتی که به حاصر نبودن تقسیم رباعی مذکور مربوط می‌شود، تاثیرگذار بوده است.

اکنون به کلام فخر بازمی‌گردیم و پاسخ او را بررسی می‌کنیم. او در ادامه بحثش پاسخ اشکال مذکور را به این صورت مطرح می‌کند: «مثال از جهتی شبیه به ممثل است و همین وجه شبه یکی از لوازم و عوارض مشبه محسوب می‌شود. پس تعریف به مثال در واقع تعریف شیء به یکی از اوصاف عرضی آن است و جزء تعاریف رسمی به حساب می‌آید» (فخر رازی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۵).

قطب رازی پاسخ فخر را به بیانی دقیق‌تر به این صورت تقریر می‌کند که «در تعریف به مثال آنچه معرف واقع می‌شود، خود مثال [مصادق] نیست، بلکه خصوصیتی است که در ممثل درمقایسه با ممثل نهفته است و آن خصوصیت از عوارض معرف است. لذا این تعاریف از قبیل رسوم‌اند (قطب رازی، بی تا، ص ۸۶).

ب- تعریف به علل خارجی: علل شیء در علت مادی، صوری، فاعلی و غایی منحصر می‌شوند. در اقسام چهارگانه تعریف بر وقوع جنس و فصل در تعریف حدی و جنس در تعریف رسمی تاکید می‌شود و آشکار است که جنس و فصل همان انعکاس ذهنی ماده و صورت‌اند؛ بنابراین، دو قسم از علل شیء که به علل قوام یا علل داخلی مشهورند، در تعاریف دیده می‌شوند؛ اما آیا می‌توان دو قسم دیگر یعنی علت فاعلی یا علت غایی را نیز معرف شیء دانست؟ با مرور مختصری در تعاریف، معلوم می‌شود که تعریف به غایت و حتی تعریف به علت فاعلی کاربرد فراوانی دارند. تعریف فلسفه به صورت «صیرورة الانسان عالمًا عقلياً مضاهياً للعالم العینی» و تعریف علم کلام به «علمی که از عقاید دینی دفاع می‌کند» تعریف به غایت‌اند. تعریف به علت فاعلی نیز کم نیست. تعریف تب به «افزایش دمای بدن در اثر عفونت» و تعریف خسوف به «تاریکی سطح ماه به واسطه قرارگرفتن زمین میان آن و خورشید» تعریف به علت

فاعلی هستند. در این مثال‌ها علت فاعلی و غایی جزء تعریف قرار گرفته‌اند. در حالی که در اقسام چهارگانه تعریف چنین تعاریفی مورد بحث قرار نمی‌گیرند.

این سینا در برهان شفا، در مواضعی که نسبت حد و برهان را مورد بررسی قرار داده است، با موشکافی و امعان نظر فراوان، کیفیت وقوع علل خارجی را در تعریف بررسی کرده و در نهایت، تحدید به هریک از علل اربعه را چه به صورت مجزا و چه به صورت جمعی پذیرفته است و می‌گوید: «تو می‌توانی زاویه قائمه را فقط از طریق صورت تحدید کرده و بگویی زاویه قائمه، زاویه‌ای است که در کنار یک خط عمود بر خط مستقیم قرار گرفته و با زاویه‌ای که جنب آن قرار گرفته، مساوی است. تب نوبه را از طریق فاعل تحدید کنی و بگویی تب نوبه تبی است که ناشی از عفونت صفا باشد و انگشتر را از طریق غایت تحدید کرده و بگویی: حلقه‌ای است که در انگشت می‌کنند و فطوست را از طریق موضوع [= ماده] تحدید کرده و بگویی فطوست فرورفتگی بینی است. و چه بسا جمیع این علل را در یک حد جمع کنی و بگویی شمشیر آلتی است صناعی یا سلاحی است از آهن طویل و عریض برای قطع اعضای حیوان به هنگام کشتن آن» (ابن سینا، ۱۳۷۳، ص ۴۵۲).

ابن سینا سپس این اشکال را مطرح می‌کند که ماهیت شیء به علل قوام - یعنی ماده و صورت آن - آشکار می‌شوند و نه به علل وجود - یعنی فاعل و غایت آن؛ پس چگونه علل خارجی - یعنی فاعل و غایت - را در تحدید شیء معتبر می‌شمارند؟ وی در پاسخ بر این نکته تکیه می‌کند که چنین حدودی حد به حساب ماهیت نیستند، بلکه حد به حساب اثبت و وجودند. چرا که با احراز علت فاعلی و غایی، وجود شیء نیز قطعی می‌شود (همان).

پاسخ ابن سینا آشکار نمی‌کند که چنین تعاریفی را تعریف حدی می‌شمارد یا تعریف رسمی؛ یا اساساً جای چنین تعاریفی در تقسیم رباعی مذکور کجاست. لذا این اشکال را منطقیان پس از او به گونه‌ای روشن‌تر پاسخ داده و تصریح کرده‌اند که این گونه تعاریف نیز تعریف رسمی هستند؛ چرا که در آنها نفس فاعل یا غایت معرف قرار نمی‌گیرند، بلکه وقتی شیء را در قیاس با علت فاعلی یا غایی آن در نظر بگیریم، برخی مفاهیم منشأ انتزاع می‌شوند و همین مفاهیم انتزاعی می‌توانند به عنوان اعراض عام یا خاص در تعریف شیء اخذ شوند. بنابراین چنین تعاریفی به رسوم ملحق می‌شوند (قطب رازی، بی تا، ص ۸۵-۸۶؛ کاشف الغطاء، بی تا، ص ۳۱۲).

ج - تعریف به مقابل و شبیه: تعریف شیء به شبیه، مثل تعریف علم به نور یا تعریف تجلی به ظهور صور در آینه و تعریف به مقابل، مثل تعریف فقر از طریق غنا یا تعریف روشنایی از طریق تاریکی نیز از جمله تعاریفی هستند که منطقیان با تکیه بر عدم ورود آنها در اقسام چهارگانه تعریف، به حاصر بودن تقسیم رباعی خرده گرفته‌اند.

پاسخ‌هایی که در این خصوص مطرح شده‌اند نیز بی‌شبهت به پاسخ اشکالات قبل نیست. در این موارد نیز گفته شده است که آنچه معرف واقع می‌شود، عین، شبیه یا مقابل نیست، بلکه از مقایسه شیء با امور مقابل یا شبیه به آن مفاهیمی انتزاع می‌شود که از اعراض شیء محسوب می‌شوند، لذا تعریف از

طریق آنها تعریف رسمی خواهد بود (همان؛ همان، ص ۳۱۱).

د- تعریف مفاهیم اعتباری و مرکبات صناعی: نظریه تعریف در منطق ارسطویی آشکارا متکی بر مبنای هستی‌شناختی او است. نظریه ماده و صورت اساسی‌ترین مبنای منطق تعریف است، اتکاء ارسطو بر مبحث ماهیت سبب شده است که اساساً مباحث تعریف او منحصر به امور ماهوی گردد. اختصاص تعریف - چه حدی و چه رسمی - به «امور ماهوی» مورد تصریح و تأکید متون منطق سنتی است. ابن سینا در *اشارات* در تعریف حد می‌گوید: «الحد قول دال علی ماهیة الشیء» (ابن سینا، ۱۳۸۱، ص ۶۱) و همین‌طور فخر رازی در *الملخص* همه اقسام چهارگانه تعریف را متعلق به ماهیت دانسته است (فخر رازی، ۱۳۸۱، صص ۱۰۱ - ۱۰۲). قاعده معروف «الحد للماهیة و بالماهیة» نیز بیان صریحی از این تلقی است.

براساس آنچه گفته شد، این مسئله قابل طرح است که منطق تعریف برای شناخت امور غیرماهوی چه طریقه‌ای را گشوده است و برای تعریف آنها چه راهی را پیشنهاد کرده است. به نظر می‌رسد که امور غیرماهوی دست کم چهار نوع مصداق داشته باشند:

- ۱- حقایق وجودی مانند واجب تعالی که حتی در حکمت مشاء نیز ماهیت از او سلب می‌شود و همچنین اموری مانند وجود، علم و سایر کمالات منتزع از وجود و نیز فصول که صدرالمتألهین آنها را وجود محض دانسته است.
- ۲- مفاهیم انتزاعی، اعم از معقولات ثانیه منطقی و فلسفی و مفاهیم مورد بحث در علوم اعتباری، همگی در مقابل معقولات اولی بوده و مفاهیمی غیرماهوی هستند.
- ۳- مفاهیم مرکبات صناعی مانند مفاهیم کیف، کتاب، میز، صندلی، ماشین، هواپیما و هزاران هزار اشیائی که به دست بشر یا به نوعی در طبیعت ساخته می‌شوند.
- ۴- مفاهیم دال بر اصناف، چه اصناف انسانی مانند فقهاء و متکلمان و چه اصناف حیوانات و غیره. صنف نیز از آن حیث که صنف است، ماهیتی مستقل ندارد تا بتوان جنس و فصلی برای آن فرض کرد. شاید یکی از مهم‌ترین نقاط ضعف منطق تعریف آن است که در خصوص نحوه تعریف این امور کاملاً ساکت است. نکته قابل توجه در این خصوص اینک حتی ناقدان تیزبینی که پرسش‌های فراوانی را در خصوص هر یک از مباحث منطقی مطرح کرده‌اند، در خصوص نحوه تعریف امور غیرماهوی ساکت بوده‌اند. در حد تفحص نگارنده فقط مرحوم کاشف الغطاء در *تقدیر الراء المنطقیة* - شاید به نقل از منابعی دیگر - دو اشکال را در این خصوص مطرح می‌کند: یکی در مورد مرکبات صناعی و دیگری در مورد صنف. مبنای این دو اشکال نیز آن است که تعاریف مربوط به این دو نوع امور در اقسام چهارگانه نمی‌گنجد (کاشف الغطاء، بی تا، ص ۳۱۶-۳۱۷). ایشان در مقام پاسخ به صراحت می‌پذیرد که این گونه تعاریف از نظام منطق تعریف خارج‌اند؛ چرا که منطق تعریف متکفل بیان قواعد تعریف امور ماهوی است. این پاسخ دقیقاً تسلیم در برابر این نکته است که منطق تعریف طریقی را برای تعریف این دسته از مفاهیم مطرح نکرده است. این اعتراف اگرچه منصفانه است، اما به نظر نمی‌رسد که مورد قبول زعمای

منطق سنتی باشد، همچنان که پیش‌تر از قول قطب رازی نقل کردیم که منطق باید همه طرق اکتساب را بررسی کند. منطقیان سنتی تلاش می‌کرده‌اند که همه انواع تعریف را به نوعی به یکی از اقسام چهارگانه بازگردانند.

ممکن است پیشنهادی به عنوان پاسخ در این جا مطرح شود، بدین ترتیب که اگرچه امور مذکور ماهوی نیستند، اما می‌توان آنها را به امور ماهوی شبیه دانست و همانند آنها تعریف کرد، چرا که هر شیء علاوه بر اینکه دارای اجزائی اصلی و مقوم است، دارای اموری فرعی نیز هست که می‌توان آنها را به منزله ذاتیات و عوارض خاص آن شیء به حساب آورد، بدین ترتیب ارائه تعاریف حدی و رسمی در خصوص آنها معنی ندارد.

اما این پاسخ کافی نیست، چرا که در این موارد هیچ تمایزی میان «به منزله ذاتی» و «به منزله اعراض خاص» وجود ندارد و عدم وجود این تمایز طبقه‌بندی دوگانه مذکور را به کلی مخدوش خواهد کرد. بنابراین، سخن گفتن از حدود و رسوم در این موارد بی‌معنا خواهد بود.

البته این نکته قابل ذکر است که این اشکال یعنی ابهام در کیفیت تعریف امور غیر ماهوی، اساساً بر کسانی مانند شیخ اشراق و همفکران او که تعاریف حدی را به کلی انکار می‌کنند و تقسیم تعاریف به حد و رسم را نمی‌پذیرند و شأن تعریف را تنها تمایز دانسته‌اند، وارد نیست. گرچه این متفکران خود چنین استفاده‌ای از نظریه خویش نکرده‌اند، اما لازمه سخن آنها این است که تفاوتی میان تعریف امور ماهوی و غیرماهوی نیست، چرا که همه تعاریف از یک نوع‌اند و در این خصیصه مشترک‌اند که مفید تمایزند. اما قائلان به اختصاص تعریف به امور ماهوی پاسخی برای این اشکال ندارند.

پیش از پایان این بخش مناسب است که نکته دیگری را نیز مطرح کنیم و آن جواز تعریف به اعم و اخص است. منطقیان شرایطی را برای تعریف صحیح برشمرده‌اند. یکی از این شرایط آن است که تعریف جامع و مانع باشد. براساس این شرط، تعریف به اعم، اخص و مابین جایز نیست، بلکه معرف باید مصداقاً مساوی معرف باشد. ناقدان در مورد لزوم و صحت این شرط ایرادهایی را مطرح کرده‌اند. امکان تعریف به اعم را برخی از منطقیان و امکان تعریف به اخص را ظاهراً فقط جرجانی و قطب رازی پذیرفته‌اند.

جرجانی در حواشی شرح شمسیه - بر خلاف نظر کاتبی صاحب رساله شمسیه - شرط تساوی معرف و معرف را به متأخران نسبت می‌دهد و بر آن است که این شرط نزد متقدمان مطرح نبوده است؛ وی در خصوص جواز تعریف به اعم می‌گوید: «ممکن نیست بتوان شیئی را تصور کرد، مگر آنکه آن را دست کم از برخی از اشیاء متمایز کنیم؛ اما برای تصور شیء تمایز آن از جمیع اغیار لازم به نظر نمی‌رسد» (جرجانی، ۱۳۶۳، ص ۷۸). مدعای جرجانی مبنی بر اینکه شرط تساوی معرف و معرف از آراء متأخران است، به لحاظ تاریخی سخنی درست است. شیخ در برهان شفا صحت تعریف به اعم را، هم در حدود و هم در رسوم، پذیرفته است (ابن سینا، ۱۳۷۳، صص ۱۶-۱۷).

ذکر این نکته لازم است که جواز تعریف به اعم از سوی شیخ به نوعی صحه گذاشتن بر خطای احتمالی در ارائه تعریف نیست. مقصود آن نیست که گفته شود از آنجا که نمی‌توان به طور قطعی و یقینی تساوی معرف و معرف را احراز کرد، پس همیشه ممکن است تعریف، اعم از معرف باشد. چنین

گفته‌ای احتمال اعم بودن تعریف از معرف را معذور می‌دارد. به عبارت دیگر چنین گفته‌ای ابتدا شرط تساوی میان معرف و معرف را می‌پذیرد، اما بر آن است که این شرط قابل احراز نیست، در حالی که نظر جرجانی و شیخ بر نفی شرط تساوی است. به این معنی که تعریف به اعم علی‌رغم علم به اعمیت آن تعریفی منطقی و مقبول است.

غزالی نیز پس شیخ رئیس تعریف به اعم را جایز شمرده است (غزالی، ۱۹۹۳، ص ۲۴۳). اما بیش از همه قطب رازی در شرح مطالع از این نظریه دفاع می‌کند. او با تکیه بر اینکه منطقیان در حد معرف گفته اند: «معرف الشی ما یکون تصویره سبباً لتصور الشیء» (قطب رازی، بی تا، ص ۸۱) می‌گوید که تعریف فقط مبین آن است که هر چیزی که تصور آن سبب تصور شیء دیگر باشد، معرف محسوب می‌شود. و از این تلقی به دست نمی‌آید که معرف و معرف باید مساوی نیز باشند (همان، ص ۸۵). لذا تعریف به مثال، تعریف به شبیه و تعریف به علل خارجی که فی الجمله می‌توانند تصویری از شیء به دست دهند و در عین حال غالباً اعم از معرف هستند، تعاریفی درست خواهند بود.

طرحی دیگر برای منطق تعریف

آنچه گفته شد، مجموعه‌ای از انتقادهایی بود که بر نظام منطق تعریف سنتی مطرح شده بود. علاوه بر این ایرادها، ضعف و ناکارآمدی این نظام را نه تنها اساتید فن منطق، بلکه نوآموزان نیز به خوبی درک می‌کنند. این ناکارآمدی تا حدی است که حتی اساتید این فن تنها به تعداد انگشت‌شماری از تعاریف حدی یا رسمی آگاه‌اند. نه تنها نمی‌توان با این نظام به تعاریف حدی یا رسمی مفاهیم و ماهیت به معنی دقیق کلمه دست یافت، بلکه تعاریف مختلفی را که دانشمندان علوم مختلف برای مفاهیم مورد بحث خود مطرح کرده‌اند، نمی‌توان به یکی از اقسام تقسیم رباعی مشهور بازگرداند.

علی‌رغم ضعف و ناکارآمدی نظام منطق تعریف سنتی، مبحثی مفید و سودمند نیز در این نظام وجود دارد و آن مبحث شرایط تعریف است. در کتب منطقی غالباً چهار شرط برای صحت تعریف ذکر شده است. رمز کارآمدی و سودمندی این بحث نیز به این نکته باز می‌گردد که به مطلق تعریف مرتبط می‌شود و به مباحث ذاتی و عرضی و حد و رسم وابسته نیست و بنابراین، می‌تواند در نظام‌های دیگر نیز به کار گرفته شود. ما در بخش شرایط تعریف بدون اصرار بر اینکه همه اقسام تعریف باید مشمول هر چهار شرط مذکور قرار بگیرند، از آنها بهره خواهیم برد.

بنابراین، نظام سنتی منطق تعریف در عمل فقط توانسته است که بگوید چه تعریفی معیوب است و به عبارت دیگر «چگونه تعریف نکنید»، اما بخش ایجابی آن ناتوان و بی‌ثمر است. ضرورت تحول و ساماندهی مجدد منطق تعریف هنگامی بیش از پیش آشکار می‌شود که این ناتوانی را به نقدهای ابن سینا و سهروردی و برخی از مخالفان منطق مثل ابن تیمیه ضمیمه کنیم و نیز در نظر بگیریم که این نظام برای تعریف امور غیرماهوی که بخش عظیمی از مفاهیم و علوم بشری را سامان می‌دهند، هیچ پیشنهادی ندارد.

طی قرن‌های گذشته، حکیمانی چون سهروردی و فخر رازی به ضرورت تحول در این حوزه پی برده و پیشنهادهای خویش را نیز مطرح کرده‌اند. اما ما این نظام فرسوده و ناکارآمد را علی‌رغم انبوهی از نقدها کماکان حفظ کرده ایم و هنگامی که امروزه در کتب درسی منطق مثل منطق مظفر، حاشیه و منطق صوری و امثال آنها نظر می‌کنیم، هیچ اثری از نقادی و نوآوری و هیچ ردپایی از تکامل و تحول و بازسازی در این مباحث نمی‌بینیم.

در حیطه منطق جدید، مبحث تعریف به کلی از قلمرو مباحث منطقی خارج شده است. درعین حال در مغرب زمین تحقیقات مسوطی در این باب به عمل آمده و برخی از آثار متأخر در کشور ما خلاصه‌ای از یافته‌های آنها را جایگزین مباحث تعریف منطق سنتی کرده‌اند یا آنها را در کنار تعاریف منطق سنتی جای داده‌اند (برای مثال، نبوی، ۱۳۸۴، صص ۴۸-۴۱؛ خندان، ۱۳۷۹، صص ۸۹-۶۱). اما به نظر نمی‌رسد که این گونه اقتباس‌ها بتواند مشکل ما را حل کند، زیرا این مطالب غالباً مبتنی بر پیشفرض‌هایی - مانند نفی ذات‌گرویی، اصالت تسمیه و تعلق تعریف به لفظ - هستند که در نظام معرفتی ما مقبول نبوده یا دست کم تشریح و تبیین نشده‌اند. از سوی دیگر، این اقتباس‌ها آراء پراکنده‌ای هستند که تلاشی برای تنظیم آنها در غالب یک نظام نشده است. به نظر می‌رسد که یک نظریه تعریف متناسب با وضعیت فعلی علوم ما اولاً، نباید بر نظریه ذات‌گرویی بنا شود تا عمومیت و کارایی خود را از دست ندهد؛ ثانیاً، نباید بر انکار ذات‌گرویی بنا شود تا در تحقیقات فلسفی مقبول واقع شود و در نتیجه باید نسبت به ذات‌گرویی لا بشرط باشد.

نگارنده با اذعان به اینکه نظریه‌پردازی در این باب به گونه‌ای که خالی از خطا و خدشه باشد، بسیار دشوار است، طرح خویش را به عنوان یک پیشنهاد مطرح می‌کند تا با نقد و تکمیل صاحب‌نظران به جانب نظریه‌ای تواناتر و سودمندتر حرکت کنیم.

اصلی‌ترین میانی این نظریه آن است که اولاً، تعابیر حد و رسم چه تام و چه ناقص را کنار بگذاریم؛ ثانیاً، به ذاتی یا عرضی بودن اجزاء و محتوای تعریف تکیه نکنیم تا بدین ترتیب وابستگی تعریف به امور ماهوی رفع شود. بر این اساس، پنج قسم از تعریف را معرفی می‌کنیم که عبارت‌اند از: تعریف لفظی، تعریف مفهومی، تعریف عینی، تعریف تعلیمی و تعریف القائی.

اقسام تعریف

اکنون به تبیین هر یک از آنها می‌پردازیم:

۱- تعریف لفظی: مقصودمان از تعریف لفظی همان اصطلاحی است که در منطق سنتی مطرح بوده است. تعریف لفظی به الفاظ تعلق می‌گیرد و هنگامی ارائه می‌شود که کسی معنای لفظی را ندانسته و از آن پرسش کند، خواه موضوع له آن لفظ را - نه از آن حیث که موضوع له آن لفظ است - بشناسد یا خیر.

نکته قابل توجه در این خصوص آن است که چه بسا تعریف لفظی با دو قسم بعدی (یعنی تعریف

مفهومی و تعریف عینی که شرح آنها در ادامه خواهد آمد) از حیث صورت و محتوا متفاوت نباشد و در این حالت تفاوت آنها فقط به اعتبار خواهد بود. به عنوان مثال، تعریف مثلث به شکل سه ضلعی، برای کسی که از معنای لفظ پرسش کرده باشد، تعریف لفظی است و برای کسی که معنای لفظ را می‌داند و از حقیقت آن پرسیده است، تعریفی غیرلفظی است (رک. حواشی حاشیه مولی عبدالله، ۱۴۱۲، ص ۲۶۲، حاشیه ۲۹). در اینجا از این نکته استفاده می‌شود که تعریف لفظی همیشه تبدیل یک لفظ به لفظ دیگر نیست، بلکه می‌تواند مرکب یا مفرد باشد.

۲- تعریف مفهومی: تعریفی است که متعلق آن مفهوم است. به این بیان که هر مفهوم - اعم از اینکه در خارج ما بازاری داشته باشد یا نه و اگر ما بازاء دارد، اعم از اینکه همچون معقولات اولی فرد خارجی داشته باشد یا همچون معقولات ثانیه فقط منشاء انتزاع داشته باشد - می‌تواند به دو گونه ملاحظه شود: اول آنکه نظر به خود آن مفهوم داشته باشیم (به عبارت دیگر، فیه ینظر) یا اینکه آن را آینه ملاحظه غیر در نظر بگیریم (به عبارت دیگر، به ینظر).

اگر مفهوم را به اعتبار اول ملاحظه کنیم و آنگاه از چیستی آن بپرسیم، متعلق «ما هو» فقط همان مفهوم است. در منطق سنتی به چنین تعریفی تعریف «اسمی» گفته می‌شود. اما ما آن را منحصر به مفاهیم ماهوی نمی‌کنیم. هر مفهومی خواه بسیط باشد خواه مرکب، خواه انتزاعی و اعتباری باشد یا ماهوی، خواه مفهومی جنسی باشد یا نوعی یا صنفی، خواه مشیر به یک کل باشد یا کلی، در هر صورت می‌تواند متعلق چنین تعریفی قرار گیرد. کافی است که عقل بتواند آن را ملاحظه کند و به یکی از اجزاء، علل آثار، روابط یا متعلقات آن (که به زودی در بحث درباره محتوای تعریف از آنها سخن خواهیم گفت) پی ببرد و به واسطه همان امور به تعریف آن بپردازد.

۳- تعریف عینی: تعریفی هستند که در نهایت به مصادیق و اعیان خارجی تعلق می‌گیرند و به بیان دقیق‌تر، تعریفی هستند که در آنها مفهوم به اعتبار «به ینظر» یعنی به اعتبار مصادیق مورد توجه قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که این تعاریف متعلق به مفهوم به حمل شایع هستند. (در منطق سنتی این قبیل تعاریف را در مقابل تعریف اسمی قرار می‌دهند).

تمایز نهادن میان تعاریف مفهومی و عینی با این انگیزه صورت گرفته است که اولاً، تعاریف مفهومی به عنوان قسمی مجزا برجسته می‌شوند و آشکار می‌شود که تعاریف امور اعتباری، معدومات و مفاهیم انتزاعی از قبیل تحلیل مفهومی هستند؛ ثانیاً، ممکن است شیئی واحد به دو اعتبار تعریف شود و دو تعریف مجزا از آن به دست آید، یکی تعریف مفهومی و دیگری تعریف عینی. نکته مهم در این خصوص آن است که ممکن است در تعاریف عینی از علل خارجی و عوارض وجود به عنوان اجزاء تعریف بهره ببریم، اما مفهوم بما هو مفهوم واجد این اوصاف نیست، همچنان که سوزندگی وصف آتش خارجی است و نه وصف مفهوم آن. بنابراین، تعریف مفهوم آتش لزوماً با تعریف آتش خارجی یکسان نخواهد بود. خلاصه اینکه دسته‌ای از تعاریف به اشیاء ذهنی یا همان مفاهیم تعلق می‌گیرند که برخی از آنها مانند سیمرغ مصادیقی در خارج ندارند. دسته‌ای دیگر مانند مفاهیم فلسفی انتزاعی‌اند و دسته سوم مفاهیمی هستند که

اگر چه مصادیق عینی دارند، اما فقط مفهوم آنها، نه از حیث حکایت آنها از مصادیق، مورد تعریف قرار می‌گیرد. در آثار منطقی به این نوع از اعتبار مفهوم به حمل اولی - در مقابل مفهوم به حمل شایع - گفته می‌شود. به عنوان مثال، مفهوم جزئی به این اعتبار بر کثیرین صدق می‌کند و نمی‌توان در تعریف آن گفت که مفهومی است غیر قابل صدق بر کثیرین. لذا تعریف فعل به کلمه‌ای که مسندالیه واقع نمی‌شود، به حمل اولی درست نیست، چراکه فعل به این اعتبار قطعاً مسندالیه واقع می‌شود (مظفر، ۱۰۴۸، ص ۶۴). بنابراین، در تعریف فعل به این اعتبار باید گفت که مفهومی است کلی و منتزع از وقوع کار یا حالت در یکی از زمان‌ها.

۴- تعریف تعلیمی: تعاریفی هستند که در مقام تعلیم و تربیت مفیدند، مانند تعریف به شبیه، تعریف به مثل و تعریف به مقابل و غالباً یا تعاریفی دوری هستند یا اعم یا اخص از معرف‌اند. در این گونه تعاریف مهم‌ترین شرط آن است که معرف از معرف - دست کم نسبت به متعلم - اجلی باشد؛ لذا شروط دیگر تعریف در خصوص این نوع اعمال نمی‌شود.

۵- تعریف القائی: این تعریف را نخستین بار فیلسوف آمریکایی، ج. ال. استیونسون (G. L. Stevenson) مطرح کرده است (نظرنژاد، ۱۳۸۱، ص ۳۶). این گونه تعاریف مشتمل بر بار عاطفی خوشایند یا ناخوشایندی هستند و تعریف‌کننده سعی می‌کند با بیان آنها امر مورد تعریف را به گونه‌ای خوشایند یا ناخوشایند معرفی و القاء کند. برای مثال، تعریف فلسفه به «پرواز در آسمان تجرد و تعقل» یا این تعریف که «فلسفه یعنی مجموعه پاسخ‌های مبهم به پرسش‌های بی‌پاسخ» یا این تعریف که «شیعه یعنی سوختن در کوی عشق».

بنابراین به حصر استقرائی و در مقام تعدید آنچه می‌توان آنها را تعریف مفید نامید، پنج قسم تعریف خواهیم داشت که در دو دسته قرار می‌گیرند: ۱- تعاریف لفظی، مفهومی و عینی (بر اساس متعلق) و ۲- تعاریف تعلیمی و القائی (بر اساس غایت). مبنای من برای اکتفاء بر اقسام فوق آن بوده است که ما یا حقیقتاً به قصد کشف مجهول اقدام به تعریف می‌کنیم، که در این صورت بر اساس متعلق به یکی از اقسام اول تا سوم می‌رسیم یا اینکه نه به قصد کشف مجهول، بلکه به قصد تعلیم یا القای رأی خویش تعریف می‌کنیم که در این صورت به دو قسم آخر نائل می‌شویم. لذا با دو مرحله تقسیم به اقسام پنج‌گانه فوق می‌رسیم.

در این زمینه باید به دو نکته توجه کرد. اولاً، این دو تقسیم در عرض هم هستند. لذا هر یک از تعاریف تعلیمی و القائی را می‌توان بر اساس متعلق، به سه قسم لفظی، مفهومی و عینی تقسیم کرد. اما این ضرب اقسام و تکثیر عدد تعاریف به لحاظ صناعی مفید به نظر نمی‌رسد. تعاریف القائی یا تعلیمی چه به لفظ تعلق گیرند چه به مفهوم به حمل اولی یا شایع، نام جدیدی نمی‌گیرند. ثانیاً، حصر در تقسیم دوم قطعاً استقرائی است، اگر چه در تقسیم اول نیز ادعای حصر عقلی دشوار است. این نقطه از بحث اگر چه در حال حاضر غایت بضاعت نویسنده بوده است، اما جای تفحص بیش‌تر دارد.

ارزش هر یک از اقسام

اگرچه تعریف لفظی به لحاظ معرفتی مقدم بر سایر تعاریف است، اما هنگامی که شأن اساسی تعریف را آشکار کردن مجهولات تصویری و تمایز آنها از غیر بدانیم، معلوم می‌شود که تعاریف مفهومی و عینی در رتبه اول اهمیت قرار می‌گیرند. ارزش تعریف تعلیمی در حد بیان مصادرات و عبور از مراحل اولیه تعلیمات است و ارزش تعریف القائی به نوعی ارزش جدلی، شعری و خطابی است و مفید تهییج و تحریک است. لذا می‌توان تعریف مفهومی و عینی را تعاریف اصلی و مهمی دانست که دانشمندان در علوم حقیقی و اعتباری با آنها سروکار دارند.

محتوای تعاریف

در منطق سنتی، اساساً تعاریف چهارگانه بر اساس محتوایشان شناسایی می‌شدند، اما چنان که ملاحظه شد، ما تعاریف پنج‌گانه را نه بر اساس محتوا بلکه براساس متعلق (در تعاریف لفظی، مفهومی و عینی) یا بر اساس غایت (در تعاریف تعلیمی و القائی) معرفی کردیم و با این اقدام نشان دادیم که در این طرح، تعیین محتوای تعاریف اهمیت چندانی ندارد. اما در عین حال این پرسش قابل طرح است که محتوای اقسام پنجگانه چیست. به عبارت دیگر هر تعریف مشتمل بر چه اوصافی از معرف است؟ در منطق سنتی گفته می‌شد که محتوای تعریف یا ذاتی معرف یا از اعراض آن است و همین محتوا را ملاک تقسیم تعریف به اقسام چهارگانه مذکور قرار می‌دادند.

اما براساس این طرح می‌توان گفت که محتوای تعریف لفظی را وضع تعیینی یا تعیینی مشخص می‌کند. محتوای تعریف القائی نیز متغیر و متناسب با خواست تعریف‌کننده یا احساس و تلقی او از امر مورد تعریف است. در تعریف تعلیمی نیز تعریف‌کننده غالباً شیء را با مثال، شبیه، مقابل یا ضد آن معرفی می‌کند. اما به حصر استقرائی، محتوای تعریف عینی و مفهومی یکی از امور زیر است که منفرداً یا در معیت یکدیگر و معمولاً همراه با یکی از معانی عامه مثل موجود، شیء و غیره در تعریف واقع می‌شوند:

۱- علل خارجی: مقصودمان از علل خارجی اعم است از فاعل، غایت و آنچه از آن به معدّ تعبیر می‌کنند. تمایز گذاردن میان فاعل و معدّ علاوه بر اینکه در مواردی بسیار دشوار است، در این مقام مفید هم نخواهد بود. لذا ما هم فاعل هم معدّات را علل خارجی می‌نامیم. برای مثال، هنگام تعریف رشد نبات به صورت فرایندی که در اثر عوامل سه‌گانه نور، دما و رطوبت در گیاه رخ می‌دهد یا تعریف تب به صورت حرارتی معلول عفونت، تکیه بر اینکه این امور معدّند یا علت اولاً دشوار و ثانیاً بی‌ثمر است.

۲- اجزاء: مقصود از اجزاء اعم است از اجزاء مفهومی - در تعریف مفهومی - یا اجزاء ماهوی - اعم از ذاتی و عرضی - در مرکبات ماهوی یا اجزاء خارجی در ترکیبات صناعی. بدین ترتیب، اگر در تعریف امکان گفته شود سلب ضرورت وجود یا عدم، از اجزاء ماهوی آن بهره برده‌ایم و هنگامی که در تعریف کوزه گفته شود ظرفی است از گل پخته برای خنک نگهداشتن آب، از اجزاء صناعی و علت غایی آن

بهره برده‌ایم یا هنگامی که در تعریف اتومبیل بگوییم وسیله نقلیه‌ای است متشکل از موتور و اتاق برای حمل انسان یا بار، از اجزاء صناعی و غایت بهره برده‌ایم.

۳- آثار و خواص یا معالیل: گاه اشیاء را از طریق تاثیرشان بر امور دیگر و معالیل‌شان تعریف می‌کنیم. مثل تعریف غذاها و میوه‌ها به مزه‌هایشان یا تعریف داروها از طریق نوع تاثیرشان در بدن انسان یا حیوانات یا تعریف ادارات مختلف یا صاحبان مشاغل از طریق عمل و فعالیت‌شان.

۴- روابط و تعلقات: گاه شیء را به کمک رابطه، وابستگی و تعلقش به امور دیگر تعریف می‌کنیم. مثل اینکه علوم را از طریق موضوع‌شان تعریف می‌کنند و می‌گویند که فلسفه علمی است که درباره وجود بحث می‌کند یا در تعریف یک گروه سیاسی گفته می‌شود که گروهی است که به دست فلان کس تأسیس شد و اکنون به فلان جریان وابسته است و فلان فعالیت را انجام می‌دهد. جزء اول این تعریف بیان علت فاعلی، جزء دوم از نوع تعلقات و روابط و جزء سوم از نوع آثار است. تغایر، تشابه، تماثل، تضاد، علیت و ده‌ها مفهوم دیگر نیز که از مفاهیم نسبی محسوب می‌شوند، از روابط و تعلقات اشیاء حکایت می‌کنند و در تعاریف تعلیمی به کثرت از آنها استفاده می‌شود.

به گمان نگارنده، امور چهارگانه بالا مهم‌ترین و شایع‌ترین اجزاء تعریف‌های مفهومی و عینی محسوب می‌شوند و فی الجمله می‌توان گفت که اشیاء با این امور تعریف می‌شوند؛ اما باید اذعان کرد که جمود و اصرار بر اینکه هر تعریفی باید از طریق یکی از این امور صورت پذیرد، می‌تواند غالب نقدهای وارد بر نظام تعریف منطقی سنتی را در اینجا نیز اعاده کند. اینجانب هنگامی که مطالب این بخش را تحریر می‌کردم، برای کنترل میزان صحت این مطلب، به عنوان نمونه به تعاریف مذکور در کتاب *تعريفات* جرجانی نظر کردم و ملاحظه کردم که محتوای تعاریف چنان متنوع است که اعمال تکلفات مشقت‌بار برای بازگرداندن آنها به چند مقوله کلی بی‌ثمر خواهد بود.

به نظر می‌رسد که سخن گفتن در باب محتوای تعاریف بیش از آن که راه‌گشا باشد، دست‌وپاگیر است و مانع فعالیت آزاد و جهش و جولان ذهن خواهد شد. اینجانب در تورق کتاب *تعريفات* از میان تعاریف آن کتاب، تقریباً به حدود سی تعریف مهم و قابل ملاحظه - دست کم از نظر من - برخورد کردم. مفاهیمی مانند ابداع، خلق، اجماع، اخلاص، اشتیاق، امکان، ایجاز، ایمان، صبر، شکر، تدبیر، تقوی، ثواب، عقاب، جود، جهل، جنون، حدس، حرکت، غضب، سکون، شک، فقر، مزاج، نوم و بسیاری مفاهیم دیگر در کتاب مذکور به خوبی تعریف شده‌اند. اگر چه می‌توان به راحتی یا با تکلف محتوای غالب آنها را به یکی از امور چهارگانه مذکور بازگرداند، اما چنین تحویلی در مورد برخی از آنها ممکن نیست و اساساً لازم به نظر نمی‌رسد.

گو اینکه هنگامی که فخر رازی می‌گوید تصورات همه بدیهی‌اند (فخر رازی، *المحصل*، ۱۹۸۵، ص ۶)، پر بیراه نمی‌گوید. من سخن او را این گونه می‌فهمم و تفسیر می‌کنم که در باب تعریف و علی‌الخصوص در باب محتوای تعریف، وضع قواعد ایجابی و بیان دستورالعمل‌های جامع اولاً، غیرممکن و ثانیاً، کاملاً دست‌وپاگیر و بازدارنده است. شاید اشخاص متبحر و دقیق می‌توانند به صرافت طبع بسیاری از مفاهیمی

را که در بالا برخی از آنها را برشمردم به نحوی رضایت‌بخش تعریف کنند، اما هرگز نمی‌توانند آنها را به لحاظ محتوایی به یکی از اقسام چهارگانه تعریف در منطق سنتی بازگردانند یا محتوای آنها را به امور چهارگانه‌ای که ما ذکر کردیم، بازگردانند.

خلاصه سخن آنکه در باب تعریف طرح دو مبحث لازم به نظر می‌رسد. اولاً، طبقه‌بندی تعاریف تا معلوم شود که تعاریف به چه اموری تعلق می‌گیرند و با چه هدفی مطرح می‌شوند. و ثانیاً، بیان شرایط سلبی تعریف، تا آشکار شود که تعریف معیوب چگونه تعریفی است و چگونه نباید تعریف کرد.

شرایط تعریف

در طرح حاضر، شرط تعریف القائی آن است که دست کم از نظر تعریف‌کننده محرک احساس خوشایند یا ناخوشایندی باشد. اما شرط عام سایر انواع تعریف یعنی تعاریف لفظی، مفهومی، عینی و تعلیمی فقط آن است که اجلی از معرفت باشند و شرط اختصاصی تعریف عینی و مفهومی آن است که جامع و مانع نیز باشد.

بنابراین به بیان دقیق‌تر شرایط عمومی و اختصاصی انواع تعریف را می‌توان به صورت زیر تنظیم کرد:

- ۱- تعریف لفظی: مطابقت با وضع، اجلی بودن.
 - ۲- تعریف مفهومی و عینی: اجلی بودن، جامعیت و مانعیت و پرهیز از تعابیر مجازی.
 - ۳- تعریف تعلیمی: اجلی بودن.
 - ۴- تعریف القائی: تحریک احساساتی خوشایند یا ناخوشایند.
- نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد، این است که شرط اجلی بودن ما را از ذکر شرط «پرهیز از کاربرد الفاظ غریب و نامأنوس» که در منطق سنتی از شرایط تعریف است، بی‌نیاز می‌کند و نیز همین شرط کافی است که اشکال دور را در تعاریف جدی تلقی نکنیم. اگر یکی از دو مفهومی که تصوراً به هم وابسته‌اند، اعراف از دیگری باشد، تعریف مفهوم اخفی به اعراف منعی ندارد. کما اینکه در تعریف حرکت گفته می‌شود انتقال یا خروج تدریجی از قوه به فعل و در تعریف خبر گفته می‌شود مرکب تامی که قابل صدق و کذب است. منتقدان این دو تعریف را دوری دانسته‌اند و تلاش‌ها برای رفع اشکال دور موفقیت‌آمیز نبوده است. نمونه‌ای از این تلاش‌های ناموفق را خواجه طوسی در شرح منطق/شارات انجام داده است (طوسی، ۱۳۷۷، صص ۱۱۲-۱۱۳). اگر توجه شود که غرض از تعریف روشن ساختن یک مفهوم و تمایز آن از اغیار است، مفاهیم دایر نیز به شرط اینکه یکی اعراف از دیگری باشد، می‌توانند این نقش را ایفا کنند. کلام خواجه طوسی در موضع مذکور را نیز می‌توان به همین صورت فهم و تفسیر کرد.

اغراض تعریف

چنان‌که از فحوای مطالب گذشته روشن شد و اکنون نیز بار دیگر به آن تصریح می‌کنیم، اغراض تعاریف متفاوت است. غرض در تعریف لفظی بیان معنا و مدلول لفظ، در تعریف مفهومی و عینی اعطای

تصور و تمایز معرف از جمیع اغیار، در تعریف تعلیمی تمایز فی الجمله معرف از اغیار و ارائه تصویری اجمالی از آن و در تعریف القائی تحریک عواطف و احساسات و القاء نظریه‌ای خاص در باب معرف است.

تعریف ناپذیری

ابن سینا در *اشارات* می‌گوید: «و ما لم یکن للشیء ترکیب فی حقیقتہ لم یدل علیہا بقول و کل محدود مرکب فی المعنی» (ابن سینا، ۱۳۸۱، صص ۶۱-۶۹). اگر مقصود او از تعبیر «قول» مطلق تعریف باشد، معنای سخن او این است که هر چیزی که ماهیتش مرکب نباشد، هیچ تعریفی نخواهد داشت و فقط مرکبات‌اند که تعریف‌پذیرند.

غزالی شاید از همین تعبیر ابن سینا چنین برداشت کرده است که اگر حقیقتی بسیط باشد، تعریف‌پذیر نیست و تنها تعریفی که برای بسائط وجود دارند، تعاریف لفظی هستند که در آنها یک لفظ را به لفظ دیگر تبدیل می‌کنیم (غزالی، ۱۹۹۳، ص ۲۴۹). اما پس از غزالی، خواجه طوسی در شرح *اشارات* تعبیر «قول» در عبارت مذکور از ابن سینا را به تعاریف حدی منحصر دانسته است و در شرح کلام او می‌گوید: هر حقیقت مرکبی تعریفی حدی دارد و اما امور بسیط تنها به رسم قابل تعریف‌اند (طوسی، شرح اشارات، ۱۳۷۷، ۹۸/۱). کلام خواجه از سوی منطقیان پس از او پذیرفته شده است (مثلاً قطب رازی، ص ۸۹) و ایشان نیز قول غزالی مبنی بر تعریف‌ناپذیری بسائط را نپذیرفته‌اند.

به گمان ما نیز سخن خواجه قابل دفاع است. اگر به مبحث محتوای تعاریف - که پیش از این مطرح کردیم - توجهی مجدد کنیم، درمی‌یابیم که هیچ امر بسیطی - اعم از مفهوم یا حقایق عینی - نیست، الا اینکه می‌توان از حیثیات مختلف به آن نظر کرد و مفاهیمی از آن انتزاع کرد، لذا می‌توان یکی از این مفاهیم یا تعدادی از آنها را - به شرط آنکه شرایط تعریف را داشته باشند - معرف آن قرار داد. کما اینکه حکما «نفس» را که حقیقتی بسیط است، به اعتبار آنکه به جسم طبیعی آلی تعلق دارد و کمال او محسوب می‌شود، تعریف کرده‌اند. بنابراین غیر از امور بدیهی، امور تعریف‌ناپذیری نخواهیم داشت، اگرچه تعریف‌پذیر بودن به معنی سادگی اکتساب تعریف و وجود تعاریف بالفعل برای همه اشیا نیست.

منابع

- آملی، محمدتقی. (۱۳۷۴). *دررالفوائد*، قم: موسسه دارالتفسیر.
- ابن سینا. (۱۳۶۶). *کتاب الحدود*. ترجمه محمد مهدی فولادوند. تهران: سروش.
- ابن سینا. (۱۳۷۳). *برهان سفا*. ترجمه و پژوهش مهدی قوام صفری. تهران: فکر روز.
- ابن سینا. (۱۳۸۱). *الاشارات و التنبيهات*. تحقیق مجتبی زارعی. قم: بوستان کتاب.
- ابن تیمیه حرانی، احمد بن عبدالحلیم. (۱۹۹۳). *الرد علی المنطقیین*. تحقیق الدكتور رفیق العجم. بیروت: دارالفکر.
- جرجانی علی بن محمد. (۱۳۶۳). *حواشی شرح شمسیه*. قم: زاهدی.

- حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۷). *قواعد الجلیة فی شرح الرسالة الشمسية*. قم: دفتر نشر اسلامی.
- خندان، علی اصغر. (۱۳۷۹). *منطق کاربردی*. تهران: سمت.
- رازی، فخرالدین. (۱۹۸۳). *المحصل (در تلخیص المحصل خواجه طوسی)*. بیروت: دارالاضواء.
- (۱۳۸۱). *منطق الماخص*. تحقیق و تعلیق احد فرامرز قراملکی و آدینه اصغری نژاد. تهران: دانشگاه امام صادق.
- رازی، قطب الدین. (بی تا). *شرح مطالع الانوار*. چاپ سنگی.
- سهروردی، شهاب الدین. (۱۳۷۲). *مجموعه آثار*، ج ۲. تصحیح هانری کربن. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- سیزواری، ملا هادی. (۱۳۶۹). *شرح المنظومه*. به اهتمام مهدی محقق و ایزوتسو. تهران: دانشگاه تهران.
- شهرزوری، شمس الدین محمد. (۱۳۷۲). *شرح حکمة الاشراف*. تصحیح حسین ضیائی تربتی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- غزالی، ابوحامد. (۱۹۹۳). *معیار العلم فی فن المنطق*. تحقیق الدكتور علی بو ملحم. بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- طوسی، نصیرالدین. (۱۳۷۷). *شرح الاشارات و التنبیها*. تهران: دفتر نشر کتاب.
- کاشف العطاء، علی. (بی تا). *نقد الاراء المنطقیه*. بیروت: موسسه النعمان للطباعة و النشر.
- المظفر، محمد رضا. (۱۴۰۸). *المنطق*. قم: فیروزآبادی.
- نبوی، لطف الله. (۱۳۸۴). *مبانی منطق و روش شناسی*. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- نظرنژاد، نرگس. (۱۳۸۱). *ماهیت و انواع تعریف*، تبریز: موسسه تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی دانشگاه تبریز.
- یزدی، مولی عبدالله. (۱۴۱۲). *الحاشیه*. قم: دفتر نشر اسلامی.